

زنی از خانه بیرون آمد و سه پیرمرد را با چهره های زیبا جلوی در دید.

به آنها گفت: من شما را نمی شناسم ولی فکر می کنم گرسنه باشید، بفرمایید داخل تا چیزی برای خوردن به شما بدهم.

آنها پرسیدند: آیا شوهرتان خانه است؟

زن گفت: نه، او به دنبال کاری بیرون از خانه رفته.

آنها گفتند: پس ما نمی توانیم وارد شویم منتظر می مانیم.

عصر وقتی شوهر به خانه برگشت، زن ماجرا را برای او تعریف کرد.

شوهرش به او گفت: برو به آنها بگو شوهرم آمده، بفرمایید داخل.

زن بیرون رفت و آنها را به خانه دعوت کرد.

آنها گفتند: ما با هم داخل خانه نمی شویم.

زن با تعجب پرسید: چرا؟

یکی از پیرمردها به دیگری اشاره کرد و گفت: نام او ثروت است.

و به پیرمرد دیگر اشاره کرد و گفت: نام او موفقیت است. و نام من عشق است، حالا انتخاب کنید که کدام یک از ما وارد خانه شما شویم؟

زن پیش شوهرش برگشت و ماجرا را تعریف کرد.

شوهر گفت: چه خوب، ثروت را دعوت کنیم تا خانه مان پر از ثروت شود!

ولی همسرش مخالفت کرد و گفت: چرا موفقیت را دعوت نکنیم؟

فرزند خانه که سخنان آنها را می شنید، پیشنهاد کرد: بگذارید عشق را دعوت کنیم تا خانه پر از عشق و محبت شود.

مرد و زن هر دو موافقت کردند. زن بیرون رفت و گفت: کدام یک از شما عشق است؟ او مهمان ماست.

عشق بلند شد و ثروت و موفقیت هم بلند شدند و دنبال او راه افتادند.

زن با تعجب پرسید: شما دیگر چرا می آید؟

پیرمردها با هم گفتند: اگر شما ثروت یا موفقیت را دعوت می کردید، بقیه نمی آمدند ولی هر جا که عشق است ثروت و موفقیت هم هست.